

(باب الثمین) [۶۵۲] (مائثر الامرا)

بهر است داد احمد آباد^(۲) شتافت - ناهر خان بسلسله جنبانی
و مراسلات میرزا صفی سیف خان (که در آن وقت دیوان گجرات
بود) از محال تیول خود بغتة با احمد آباد رسیده باتفاق سیف
خان شهر را بتصرف در آورد - عبد الله خان در ماندو برین
فاجرا آگهی یافته بارادۀ محاربه بر صبیل استعجال در رسیدن
ناهر خان خود هرادل فوج سیف خان گشته با از در آریخت
و بعضی قانید ایزدی اعلام نصرت برافراشت - در جلدوی
این حسن ترده نمایان از پیشگاه سلطنت بمنصب سه هزاری
دو هزار^(۳) و پانصد سوار خطاب شیرخان ناموری اندوخت *

پس از شدتار شدن جنت مکانی چون موکب صاحب تران
ثانی بسرحد گجرات وصول اقبال شمول نمود عرضداشت
شیرخان مبنی بردولتخواهی و فدویت و مبنی از اراهای
باطل سیف خان صوبه دار آنجا رسید - از آنجا (که بی اخلاصی
سیف خان از سابق معلوم همگان بود) نوشته شیرخان
قرین صدق گردید - اعلیٰ حضرت اوزا بهرام پادشاهانه
مستمال ساخته بنوید صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت
گردانید - و اشاره رفعت که بلاد احمد آباد را متصرف شده
سیف خان را نظر بند نماید - و چون محمود آباد (که درازده
کرده احمد آباد اسم) مہبط ریاست پادشاهی گردید شیرخان

یا جمیع متعینہ باستقام سدا علیہ کامیاب گشت - و ہندھم
ربیع الثانی سنہ (۱۰۳۷) ہزار و سی و ہفت ہجری گزار
تالاب کاکریہ (کہ در ظاہر شہر واقع است) منجم فیروززی شدہ
شیو خان از اصل و اضافہ بمنصب پندہزار پندہزار سوار
و صوبہ داری مملکت گجرات بلذ پانگی یافت - و در سالہ (کہ
اعلیٰ حضرت باستیصال خاسچہان لودی ببلد برہاپور ورود
فرمود - و خواجہ ابوالحسن تردتی را بتسخیر الکہ ناسک و سنگمذیر
رخصت نمود) قرار یافت کہ تا رسیدن شہر خان از گجرات
در فراخی قلعہ لنگ موسم برسات بگذرانند - خواجہ در دہلیہ
توقف نمود - تا شیر خان بدر پیوست - و بمجرد وصول
بتاخت ہوالی چاندور مامور گشتہ دست نہب و غارت بران
ملک برکشاد - و با غنیمت فرادان مراجعت کرد - پس ازان
در قطرہ و پویہ و ضبط آن ناحیہ با خواجہ شریک بود - در
سال چہارم سنہ (۱۰۴۰) یکہزار و چہل ہجری درکارش
سپہری گشت - سردارے ہون سپاہی و بسیار متواضع - اگرچہ
جون و کرم کمتر داشت اما با سپاہ مدارا و سلوک خوب
می کرد - طلب ماہ بمان میدان - در سواری غیر حاضر
نمی کرد - شراب بانراط می خورد - لیکن با مردم محل
شگفت آنکہ با این دولت و شان دانہ خوری دراب حضور

خود مي کرد - و مي گفت ميدانم قباحتها دارد - چون طبيعت من شده نمي توانم گذاشت - از پسرانش ياسين خان و شمشير خان در حضور پدر ترفي کرده - اما اجل نگذاشتي نهمتدين هزار و پانصدي هزار سوار شده در سال هشتم درگذشت - سيوهين دلاور خان نام داشت *

* شيرخان ترين *

زميندار فوشنج که معرب پوشنگ است - و آن موضع سمه واقع مابين قندهار و بهکر - ابای شيرخان در سلک ملازمان پادشاهي انتظام داشتند - چون پدرش را با شاه بيگ خان کابلي (که از پيشگاه عرش آشياني بحکومت قندهار اختصاص داشت) نقش سازگاري ^(۲) نهمتدين در عهد جنک مکاني بايران ديار شناخته در خدمت شاه عباس صفوي نسبت بندگي خود درست نمود - و شيرخان در همان مرز و بوم نشو و نما يافت بعد ازان (که شاه عالي جاه بر سر قندهار آمده در سنه (۱۰۲۱) هزار و سي و یک هجري آنوليم را بتصرف در آورد) شيرخان را بحکومت فوشنج و ايالت الوسات افاغنه آن نواح نامزد ساخت - و چون او با رجاءت صوري و مهابت ظاهري عقل متين و ادراک رسا داشت برباست موروثي فايل گشته دران سرزمين علم استقلال برافراشت - و از متردددين

عراق و هندوستان زرهای خاطر خواه بطریق واهداری
 می گرفت - و اگر قابو میدیدد بنهب و غارت نیز می پرداخت
 پس از ارتحال شاه از زیاده سرب و فتنه گری بعلي مردان
 خان زیك كه حاكم قندهار بود دم منازعت زده سر از گریبان
 انقیاد بیرون آورد - چون بشاه صفی داری ایران مكر
 رسیده بود (كه آمد و شد قوافل و تجار بعلت اذیت و تعدی او
 بفراغت میسر نیست) رقم بطلبش فرستاد - شیر خان
 چندسے بلایت و اعلیٰ بصر برد - و آخر الامر فكرے
 اندیشیده بجانب اعلیٰ حضرت صاحب قران ثانی متوسل
 و ملتجی گشت - از پیشگاه خلافت کشمیری خان (كه از
 برهمنان کشمیر بود - و در ایام شاهزادگی در خدمت شاهي
 شرف اسلام دریافت - و در زمان هرچ و مرچ خدمات شایسته
 بتقدیم رسانید - و قتیع اهل ایران بسیار می کرد) با فرمان
 عاطفت و خلعت فاخره تعین گردید - شیر خان هنگام برف
 و باران را عذر انگیزخته کشمیری خان را در بهر نگاهداشت
 تا آنكه بشاه اطلاع شده رقم دیگر مشعر بر استماع
 و عاطفت بذام او اصدار نمود - و مخفی بعلي مردان خان
 اشاره فرمود كه در استیصال او جوابی فرستد باشد - شیر خان
 در هر رقم ثانی را فوز مقصود انگاشته کشمیری خان را
 بے ذیل مدعا برگردانید *

و چون در سال چهارم شیر خان از افغانان کوهستان آن نواحی هجوم فراهم آورد، بقصد تاخست حوالی سوی کنجابه ^(۲) معموله بهکر روانه شد علی مردان خان قاپو یافته با چهار هزار سوار از نوکران و زهینداران قندهار ایلغار کرده صبح بقلعه فوشنج رسید - و سرسوارمی گرفته عیال و اطفال شیر خان را اسیر ساخت . و با اسباب بسیار (که پرهزنی و قطاع الطریق اندرخته بود) بقندهار فرستاده خود متوقف شد شیر خان ازین خبر هوش ربا غنایم و اسارای کنجابه را که بدست آورده بود برتافته بمصرعت تمام ^(۳) رجع القهقری نمود علی مردان خان بر سر راه هنگامه پیکار گوم ساخت - اگرچه هرادل قزلباش را پای ثبات از جا رفت لیکن علی مردان خان با قول جلو انداخت - و دران اثنا تفنگه بر پاشنه او خورده دران جست - مخفی داشته بارصف آن زخم منکر پاره راه پیشتر زاند - و بدلهی مردم پرداخته پیدان در معرکه قدم افشرد که مخالف شکست خورده متفرق شدت - علی مردان خان سالم و غانم کوس معارفت بقندهار بلند آرازه ساخت - شیر خان بدوکی رفته هرچند تلاش کرد که کاره پیش رون میسر نشد ناچار دل از موطن برداشته باحمد بیگ خان (که به نیابین یمین الدوله حاکم ملتان بود) توسل جست در سال پنجم

(۲) در [بعض جا] کنجابه (۳) در [بعض نسخه] رجعة القهقری •

سنة (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک بملازمت اعلی حضرت سرمایه افتخار اندوخت - و بنوازش منصب در هزاره و تنظواء جاگیر جید در صوبه پنجاب بتازگی دیدند امپدش روشن گشت و بانعام بیست هزار روپیه نقد مکرر بدفعات مشمول عواطف شد - اما از اسیریه اطفال و تفرقه اهل و عیال پیوسته در تب و ثلواءه بود - و شب و روز گریه و ناله داشت - اگرچه شاه متعلقانش را باعزاز نگاه می داشت - چون با شکل و شمائل پسندیده و فطانت و ذکا در مردم کوهی ممتاز بود در پیشگاه خلعت قرب و منزلت او روز افزون گردید او نیز کمر دولتخواهی و نیکو بندگی بر میان بسته در ۳۰ پرینده بهمراهی شاهزاده محمد شجاع و در سال نهم با حید خانجهان بمائش عادلشاهی و تخریب ملک او تردوات ندایان نمود - لیکن از انجا (که هنوز پاداش اعمال نکوهیده اش در انتقام کدۀ تقدیر باقی بود) زمانه بناکامی دیگر انداخت ظاهرا پشاه صفی صفی رسانیدند - که شیر خان متعهد تصحیر قندهار گشته - و نطق همه با اقدام این خدمت بسته - چون واقف کار و صاحب الوس است و سوای فرقه ترین الوسات ناحیه مثل کاکر و پنی با وی متفق مبادا کلام پیش برد شاه از مصلحت سنجهی رقیه بنام او متضمن ارسال عرضداشتی مشعر بر هواخواهی و تجدید بندگی دیرین و ازاد برآمدن

از هندوستان بهر بیانه فرستاده بمردم بادشاهی گیراند - چون
 بعرض اعلیٰ حضرت رسید بعزل منصب و جاگیر معاتب شد
 و از محرا ممنوع گشت - در سال دوازدهم (که نهضت بادشاهی
 سمعی پنجاب واقع شد) همراه نگرفته در اکثر آن نظر بند
 نگاهداشته هزار در پیله در ماهه قرار یافت - هر چند بینه قصبری
 خود کوشید و در برات ذمه می درید بجائے نرسید - در سه
 سال در آگره منزوی بوده مدقوق شده در عین جوانی
 در گذشته - هیبت این کچرر فاک و غلباز بسا دروغ بیفروغ را
 بایاس راستی دانشین که و مه ساخته - و بسیاری صدق کیشان
 در سمع آنین را بایمال انقلاب نموده بدشمن کامی نشانده
 آه آه اگر بدیده تحقیق و انگرند همان ناهنجاری و بیراهه روی
 عادی اوست - که در صورت جزا و نتیجه همان مور
 اعتمادش متمثل می شود * * ع *

* صورت اعمال ماسک هرچه بما میرسد *

* شاه قلی خان وقاص حاجی *

از باشندگان بلخ است - ابتدا در سال پنجم جلوس
 فردوس آشیانی از موطن خود بطریق سفارت از جانب
 نذر محمد خان والی آنجا وارد هندوستان شد - چون بحوالی
 اکبرآباد رسید معتمد خان بخشای با استقبال رفته بملازمی آورد

نو نامه و ارغمان خان مزبور (که بقیمت پانزده هزار روپيه بود) گذرانید - و بعد از آن خلعت و خنجر مرصع بقیمت چهار هزار روپيه و مومن پسرش بعطای خلعت افتخار ابد و ختفد - و پس از دو روز سي و پنج راس اسپ و ده نفر شتر خود و هیزده راس اسپ و چند شتر پسرش برسم پیشکش بنظر در آوردند - و سي هزار روپيه بار و ده هزار روپيه پسرش مرحمت گردید - و پس از چندی (که جشن وزن شمعی شد) باز بیست هزار روپيه بار و پنج هزار روپيه پسرش انعام شد - سال ششم بعطای خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و پسرش بخلعت سرافرازی یافته با جواب نامه مصحوب تربیت خان دستوری انصاف پذیرفت *

از آنجا (که کرد فر هندوستان را دیده - و بدان و دهش اینجا آشنا شده بود) از وطن مالونق دل برگرفته سال فتم بمده بوقت آمده دولت بار حاصل کرد - و بمنصب هزاره هشت صد سوار و عزایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر طلائی سیناکار و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام بیست هزار روپيه نقد سر رشته اعتبار بدست آورد - و چون اواخر همین سال بعرض رسید (که میرزا خان منوچهر فوجدار کانگه از شوریدگی دماغ منزوی شد) نظر بفزونی جمعیت برای ضبط محال کوهستان او از اصل و اضافه بمنصب در هزاره

(باب الشين) [۶۶۰] (مآثر الامراء)

در هزار سوار و خطاب شاه قلی خان و عذایت علم
و خاست تفریض تعلقه مزبور و عطای خنجر مرصع و اسب
و خیل لوای عزت برافراخت - و پس از رسیدن آنجا بضبط
و ربط پرداخته بهویمی ولد سنکرام زمیندار جمو را (که همواره
کوهی موجودان آنجا بود - و رفته رفته در ادای خدمت
تصور می نمود) طلب داشت - او با جمعیتی کثیر آمد
شاه قلی خان جمع فراهم آورده مستعد پیکار گشت - و بعد
زد و خورد او با جمع بمقر اصلی شتافت - این معنی در
پیشگاه حضور درجه استعسان پذیرفته سال دهم بعد از
خلعت و نقاره و خیل طبل شادمانی برافراخت - و سال
دوازدهم در ایام (که پادشاه متوجه دارالسلطنت گردید)
او در اثنای راه آمده - بحصول ملازمت کسب سعادت نمود
و اثر تعلقه مزبور معزول شده بحکومت بهکر از انتقال جان نثار
خان نامزد گشت - سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار سوار و عطای خلعتی نظم سوبه کشمیر
و شمشیر با یراق طلائی میناکار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد
کام دل برگرفت - و بعد رسیدن در نواحی حسن ابدال
مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری بدارالبقا پیرمندی
محمد امین پسرش بمنصب نهمصد سوار کامیاب

(۲) نعت [۱] جماعت کثیر (۳) نعت [ج] پنج هزار •

شده سال بیست و پنجم دیار خاموشان گزید *

* شادی خان اوزبک *

از منصبداران عهد فردوس آشیانی سمک - بتعییناتی قلعه
 قندهار مامور بود - سال بیست و دوم جلوس مطابق سنه
 (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجری (که والی ایران
 بزراد تمغیر قلعه مذکور رسیده در باغ گنج علی خان
 فرود آمد) نامبرده از جانب خواص خان قلعه دار پادشاهی
 بمحافظت دراز و بیس قرن می پرداخت - پس از محاصره
 چون عرصه زن و خورد بامندان کشید نامبرده شیوه پاس
 نمک را خیر باد گفته راه بے غیرتی سپرد - و با مردم
 مخالف همداستان شده قبیحان خان را (که احوالش جداگانه
 بذکر قلم گذشته) از راه برد - و با اتفاق بعضی منصبداران دیگر
 پیش قلعه دار آمده ظاهر نمود - که بظاہر انسداد طرق بسبب
 گرفت برف امید رسیدن کومک نیست - و از جد فوج قزلباش
 معلوم می شود که قلعه زود بتسخیر خواهد درآمد - پس ازان
 ما را نه امان جان است - و نه امید رستگاری فرزندان و عیال
 قلعه دار (که همه بای داده بود) درین وقت که بایسته
 تیغ میراند بموعظت اکتفا نمود *

* بیست *

* هر کجا زخم بایدت فرمود *

* گر تو مرهم نهی ندان سود *

پستر بخانه خود رفت . و بعد از چند روز بقلعه دار گفته فرستاد . که محمد بیگ نامی از جانب والی ایران باآفاق شرف الدین (که داروغه عمارت و ذخیره طبعه بسط بود) آمده . چند پدایه دارن . و چهار (قم آردن . قلعه دار مبرک حسن بخشی را فرستاد که آمده را باز گرداند . موصی الیه چون بدروازه رسید دید که محمد بیگ را شادی خان درون دروازه نشانده . و قبهچاق خان و جمعی منصفداران نشسته اند لهذا برگشته بقلعه دار کیفیت ظاهر نمود . او لشکر نویس خود را فرستاد که محمد بیگ را همان جا نگاهدارن . و شادی خان و قبهچاق خان را پیش او بفرستد . پس از آمدن استفسار کرد که بدرون اجازت من درون گرفتن مردم مخالف چه وجه داشت . گفتند چون نوشته چند آورده بود نادرده برگرداندن پستدیده نبود . قلعه دار خود بر دروازه مزبور آمده زعمها ملاحظه نمود . و بر کیفیت از دست رفتن تلعه بسط آگهی یافته و عدا پنجروز کرد . روز پنجم شادی خان بیست و هشتم صفر سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجری دروازه و بس قون را بعلی تلی خان سردار والی ایران وا گذاشته و با قبهچاق خان نزد والی مذکور رفت *

* شجاعت خان شادی بیگ *

بسر جانش بهادر است . که احوالش جداگانه اندراج

(مآثر الامراء) [۶۶۳] (باب العین)

پذیرفته - نام برده سال هفتم جلوس فردوس آشیانی از اصل
و اضافه بمنصب هزاره هشت صد سوار و خطاب شادی خان
سر عزت برافراخته سال دوازدهم بعزایت خلعت و جیغه
و خنجر مرصع و شمشیر با یراق طلا میناکار و اسب با زین نقره
امتیاز یافته با جواب نذر محمد خان و ارمغان بقیامت
یک لک روپیه ببلخ روانه شد - و سال چهاردهم از آنجا برگردیده
در حین (که پادشاه از کشمیر به دار السلطنه لاهور علم معاودت
برافراشته بود) باسلام عقبه خلافت برداشته بیعت و هفت
اسب پیشکش گذرانید - پادشاه مورد مرحمت ساخته از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو بیست سوار و حکومت
بهر از تغیر شاه قلی خان و عطای اسب بر او بخش - بهتر
چون خبر فوت غیرت خان صوبه دار قندهار بعرض رسید او
بعزایت خلعت و شمشیر و اضافه پانصدی پانصد سوار و تفویض
صوبه داری صوبه مذکور بلذدی گرامی ادج دولت شد - سال پانزدهم
باضافه سه صد سوار قابیذانش با ذات مساوی گردید - سال
نوزدهم همراه پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
مقرر شد - و چون پادشاهزاده دانهان آنحدود نگشته برگشت
و جمله الملکی سعد الله خان به بندر بسوی آنجا تعیین شد
لذا بحراست میمنه با نواحی آن معین نمود - سال بیست
و یکم بمرحمت خلعت و اسب با زین طلا و قلعه داری کابل

از قهر سوزام کور مامور گردید - و حکم شد که تا رسیدن او از میانه منتقمی خان بصیانت آن پردازد - سال بیست و دوم در رکاب پادشاهزاده محمد ارننگ زیب بهادر بصوب قندهار دستوری یافته سرکردگی فوج قرادل بدو تعلق گرفت - و بعد رسیدن بدان جا بهمراهی قلیچ خان بکشودن بسبب شتافته از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی در هزار سوار شادکامی اندرخت - و در جنگ قراباشیه (که با رستم خان و قلیچ خان (رداد) در مثل خود پای ثبات قائم کرده محمد سعید پسرش با جمع بکار پادشاهی در آمد - بنابراین سال بیست و سوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار و پانصد سوار و عطای علم و نقاره طبل کامرانی بر فواخک سال بیست و پنجم نوبت درم همراه شاهزاده مذکور بهم مصطور عزیمت نمود - درین ضمن درود موکب پادشاهی بکابل صورت بصورت - نام بوده که قلعه دارچی آنجا داشت شرف ملازمت دریافته بمرحمت خلعت و جیغۀ مرمع و اسب با زمین مطلا و فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و خطاب شجاعی خان بلند آوازه گشت - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بتسطیر تلعۀ قندهار و از آنجا باتفاق رستم خان بهادر بجانب بصورت کمر عزیمت بصورت بصورت روزگارش بکجا انجامید معلوم نیست *

* شاه بیگ خان اوزبک *

در عهد جدت مکانی بمنصب پادشاهی مرفرازی یافته پدایت
 هزاری چهار صد سوار (سیده سال اول جلوس فردوس آشیانی
 بخطاب خانی نامور گردیده در افواج متعینة تادیب چهار
 سنگه بندیده بهمدائی عبد الله خان بهادر اختصاص پذیرفته
 سال دوم باضافه پانصدی دریمت سوار کام دل بر گرفته
 سال سوم بعدایم علم و از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزاری هزار سوار نوای کامیابی برافراخت - پندر
 باضافه دویمت سوار و سال چهارم بافزونی سه صد سوار
 و سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری در هزار
 سوار و پس ازان باضافه هزاری هزار سوار امتیاز پذیرفته
 سال نهم در افواج متعینة تذبیه سادو بهونسله و تخریب سنگ
 عادل خانیه بهمراهی خان زمان دستوری یافته سرکردگی جرانغار
 داشت - و پس از رسیدن در نواح رایباغ مضاف صوبه بیجاپور
 چپقلشهای مردانه از کشتن و بستن و اسیر ساختن از ظهور
 انجامید - سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
 سه هزار سوار کامران گشته بخدمت قلعه داری جنیر
 ناصیه بخت روشن نمود - سال یازدهم بعدایم نقاره کوس
 بلند پایگی زد - پستار بنظم صوبه برار مامور گردید - سال

(۶) نسخه [پ] کامرانی *

هیزدهم بحضور رسیده جبهه ارادت بر آستانه عقیدت گذاشت
ظاهر در همین سال فوجداری ^(۲) مامور گردیده . که
صاحب پادشاه نامه می نویسد - سال نوزدهم حسب الحکم
از هیوات آمده باسلام سده خلافتی پرداخته همواره پادشاهزاده
هراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شد - سال بیستم
از تغیر اهتمام خان حارس غوری گردید . و در اینجا بکرات
به تنبیه ارزبگان خود سر و المانان بد سپر پرداخته آثار دایری ^(۳)
و دایری بر روی روز افکند - سال بیست و یکم از غوری
معدرت نموده بحضور رسید - چون فوجداری هیوات غایبانه
تغیر شده بود از بعثت خلعت برخی معاملات صوبه بوار
در قبول رخصت دکن یافت - سال بیست و هشتم خدمت
حراست قلعه احمد نگر بدر مفوض شد - سال بیست و نهم
از اینجا معزول گردید - سال سییم در رکاب پادشاهزاده محمد
اورنگ زیب برادر به تنبیه قطب الملک حاکم حیدرآباد
شدت یافت - و پس از انفصال یافتن معاملات آنجا با برخی
مناصدان که مجموع سه هزار سوار بود بتوقف در سرحد ملک
پادشاهی تا انقضای برسات مامور شد - و پس ازان (که زمانه
طرح دیگر ریخت - و چرخ نیلگون رنگ تازه بر روی کار آورد)
پادشاهزاده سدهوارت ادر را سریب ساخته روانه حضور

گردید - و او را بفوجدارزی بیرون اورنگ آباد برگماشتند - بعد ازان
احوالش در ایامت نشده *

• شیروخان سید شهاب ^(۲) بارهه •

پسر سید عزت خان جهانگیری سنه . تا سال دهم جلوس
فردوس آشیانی بمنصب ^(۳) هشتصدی شش صد سوار سرواژی
داشتند - سال سیزدهم باضافه دو صدی کامیاب گردید - سال
نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
تعیین گشته وقت رخصت بعطای خاکن و اسپ عزامتیاز
آذوقته سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگ زیب
بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت هست - و بعد وصول
بدانجا با رستم خان بکومک قلیچ خان بصوب همدان شتافتند
و در جنگ قزلباشان تودن مردانه بظهور رسانید - سال بیست
و سیوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار
چهار عزت برافروختند - سال بیست و پنجم بعنایت خلعتی
واسپ با زین نقره افتخار پذیرفته باز بهمراهی شاهزاده مذکور
بههم معطور گام جرأت پیش نهاد - سال بیست و ششم
با سلطان داراشکوه بیساق مزبور دامن جلالت بر کمر هم زد
سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
هفتصد سوار رایس شادگامی برافراشتند - سال بیست و هشتم

با جملة الملکي سعد الله خان برای انهدام قلعه چیتور شتابیدن
 سال سیم با معظم خان بصوب دکن نزد سلطان اردنگ زیب
 بهادر روانه شد . و در آنجا بتقدیم نیکو خدمتیا پرداخت
 سال سی و یکم حسب الطلب بحضور آمده اجواز سعادت
 ملازمت نموده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار دیناصدی
 هزار و دویست سوار و خطاب شیر خان و تفویض توفیقاتی
 هندسور بر منزلتش افزود . و در جنگ سموگنده بهمراهی
 دارا شکوه اختصاص داشت . چون دارا شکوه هزیمت یافته راه
 فرار گزید او بملازمت خادمان پیوسته در جنگ سلطان شجاع
 باتفاق ذوالفقار خان محمد بیگ همراه توپخانه پیش پیش
 تروج هراول بود *

• شیخ میر خوافی •

مید صاحب النصب - از نوکران دل سوز ایام شاهزادگی
 خاد مکان اسمی . و بحسن تدبیر و شایه شجاعت معروف
 سال سیم جلوس فردوس آشیانی (که پادشاهزاده بر طبق
 حکم پدر لشکر بر سر والی حیدرآباد کشید) نامبرده
 با شاهزاده محمد سلطان در هراول بود . در تنبیه خصم
 گردید شایسته بظهور آورده بزخم تفنگ مجروح گردید
 و سال (که پادشاهزاده مذکور بتقریب عیادت پدر والا قدر
 بجانب هندوستان گام همتی برداشت) از مشیران رازدار

بود - در جنگ هزارجه چسبند سنگه سردازی طرح دست راست و در محاربه اول دارا شکوه سرکردگی التمش داشت هر وقت رخس شجاعت جهانده مصدر ترددات شایان گمش و در جلدوی اخلاص درستی بعنایت خلعت خاص اختصاص یافت - پندر چون مسموم شد [که سلیمان شکوه می خواهد از دریای گنگ و جمعا گذشته پندر خود (که جانب لاهور رفته بود) ملاحظ شود] نامبرده با امرای دیگر جهت سد راه او تعیین شد - و پس از آوازی او جانب سری نگر بحضور آمده بعد وصول مرکب خلد مکان بملتان بتعاقب دارا شکوه دستوری پذیرفت - و قاتله راه تعاقب پیمود - و دارا شکوه چون از نواح تنه کوچ کرده داخل ملک گجرات شد و درین ضمن فرمان معازت بدم او صدور یافت بصرعت سربده خود را بحضور رسانید - و در جنگ دم دارا شکوه باز کارفرمایی فوج التمش برای او تعلق گرفت - روز یوزش از سایر مهاکر پیش قدمی نموده حمله مردانه بر مورچال شاه نواز خان مغربی برده زد و خورد رسا بمیان آمد - دران اثنا گویی قننگ از کارخانه قضا بر سینه اش خورده مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری جان در راه وفا در داد - میر هاشم نامی از هموطنان او (که در عقب حوضه نشسته بود) سر رشته تدبیر از دست نداده نامبرده را

(باب الشمین) [۶۷۵] (مائراامرا)

در برگرفته نگاهداشک - خلد مکان را از سدوح این حادثه
نظر بدیدین بندگی و ازادک کیشی او خاطر قرین تاسف شد
و برطبق حکم در (رضه شاه معین الدین (قدس سره) مدفون
گردید - پسرانش محترم خان میر ابراهیم و مکرم خان میر
محمد اسحاق - احوال ویک جداگانه درین نامه بنگارش آمده
پسر سیوم او میر محمد یعقوب - که آخرها بشمشیر خان مخاطب
شد - در برادران خود بافرزینی نشه شجاعت امتیاز داشت
با مکرم خان برادر خود به تنبیه افغانه سمت کتل جانوس
دستوری یافت - و سال هیزدهم در جنگ اخیر (که افغانه
غالب می‌شوند) بجانبش رگ غیرت پای ثبات محکم کرده
در این جوانی مردانه شریک همت چشید *

* شاه نواز خان صفوی *

میرزا بدیع الزمان نام داشت - مشهور بمیرزا دکنی
رشیدترین پسران میرزا رستم قندهاری است - در عهد جهانگیری
بعارج دولت و امارت مرتقی گشته بخطاب شاه نواز خانی
چهار کامرانی برافروخت - و در صوبه تته و بهار بخدومات
پادشاهی میگذرانید - بعد ازتحال جنت مکانی در تضیه شهریار
ناکرده کار بآصف جاهی یکتائی ورزیده نیکو پرستاریها بظهور
آورد - در سال سیوم صاحب قران ثانی بهمراهی خواجه

در مجلس حاضر نمی شود) دولت اندرز مواجهه نمود روز
دیگر شایسته پیشکش بنظر در آرد - متاع لک روپیه شرف
پذیرائی یافت - و در سال پانزدهم صبیۀ دیگرش بجهت شاهزاده
محمد مراد بخش خواستگاری شد - چون در آنوقت شاهنواز خان
بانظام صوبۀ اردیبهه اشتغال داشت حسب الحکم اهلایۀ مکرهه از
نوزش بانو بیگم با صبیۀ مذکور بحضور رسیده مراسم طوی
بجا آوردند - و پس ازین ایالت چونپور بخان مذکور مفروض
گردید - در سال بیستم بهصاحب صوبگی مالوه سر برافراخت *

و چون اسلام خان ناظم دکن بدارالبفا منزل گزید بنام او
فرمان رفت که بظاهر قریب و جوار بسرعت سریعۀ خون را
بان ولایت رسانیده بحفاظت پردازد - در همان سال بیست
و دوم شاهزاده مراد بخش ایالت چهار صوبۀ دکن رخصت
یافت - ازانجا (که آثار فراست و دانائی و نشانهای بزرگی
و سوداری از چهره احوال خان مذکور ظاهر و نمایان بود)
اتاقیقی و وکالت شاهزاده بدو بازگردید - ابتدا شاهنواز خان
در نظم اشقات آن مملکت مساعی جمیله بکار برده فوج
بر سر دیوگده کشیده مقضی الہرام برگشت - اما چون مزاج
شاهزاده بسبب نوجوانی و ناقصبگی خود سرریها داشت
صحتها برهم خورد - و ازین ناسازگاری آخر معاملات ملکی

از رونق افتاد - و فصل و قطع مقدمات صورت نمی گرفت
ازین جهت در سال بیست و سوم شاهزاده بحضور شتافته
از باز بضبط مالیه مامور شد - و در سال بیست و ششم
بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار در اسپه سه اسپه و نظم
صوبه ارده و جاگیرداری گورکهور و بهرائج معزز و مفتخر
گشت - و چون در اواخر فرمانروائی اعلی حضرت شاهزاده محمد
اوزنگ زیب بهادر بهم بیجاپور متوجه گردید شاعنواز خان
و امرای دیگر از حضور دستوری یافتند - و هذوز کارهای
ماموره بانصرام نگرائیده بود که گریز فکریهای دارا شکوه
غبار آشوب و برهمزدگی بهر جانب و سو برانگیخت - محمد
اوزنگ زیب بهادر باقتضای صلاح اندیشی با سامان شایان
روان هندوستان گردید - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کیش
در برهانپور مکث نموده از همراهی سربازان - شاهزاده او را
از حویلی برآورده در قلعه ارک نظر بند نگاهداشت - تا آنکه
بعد از جنگ داراشکوه و سوار آرائی هندوستان با ارسال فرمان
صوبه داری گجرات و باضافه هزاری هزار سوار بمنصب ششهازاری
ششهازار سوار پایه عزتش بفرستاد - و هذوز از دران ولایت
جاگرم نکرده بود که دارا شکوه بذایر تعاقب افواج عالمگیری
از ملتان بکنده رفته ازانجا بدان ناحیه سوسه کشید - چون

(۲) نسخه [پ] بهروز •

بعهوالی احمدآباد رسید شاهنواز خان بذکر ذخیره خاطر
 (که از سلوک پرهانپور داشت) یا بعدم سامان مقاربت با آنکه
 می توانست بدکن یا بحضور خود را رسانید با کمال دانائی
 سرشته همی از کف گذاشته باستقبال او شتافت - و اردا
 پشور در آورده در عمارت دولتخانه پادشاهی (که دارا شکوه
 میخواست بر رعایت پدر بزرگوار یائین برنشیند) خان مزبور
 میالغ از حد برده اردا در چهارک پادشاهی نشاند - اگرچه
 مرکوز خاطر آن سرگشته بادیه ناکامی آن بود (که از راه سلطانپور
 و ندر بار ^(۲) بدکن شتافته در آن ملک لوای اقتدار برافرازد)
 اخبار ناملائم جنگ شاه شجاع متضمن اسر و هزینه عالمگیری
 شنیده و آن اکاذیب را راست پنداشته رفتن آگه و استخلاص
 اعلی حضرت پیش نهاد همی ساخت - و شاهنواز خان را
 رفیق و مشیر خود گردانیده باجتماع سپاه اشاره نمود - قریب
 بیست هزار سوار فراهم آورد *

درین اثنا متواتر نوشتهای راجه جهونک سنگمه رسید - که
 نقش بندگی اعلی حضرت بر لوحه دل مرسوم است - زردتو
 بدین طرف نهضت نمایند - که با سایر راجهونیه در ملازمت
 بوده مصدر جانفشانیه شوم - ناچار دارا شکوه نسخ هزینه آگه
 - نموده شاهنواز خان را با همه پسران و خویشان همراه برداشته

باجمیر شتافت - چون آن بیصفاظ بد نام کذود مہاراجگی
 پدر نہ پیوست ناگزیر دارا شکوہ از قلعہ کدہہ یتھلی قا کوهچہ
 مدار دیوار بسک کشیدہ مورچال بقاعدہ پیکار ترتیب دادہ
 در مقابل عالمگیر پادشاہ برنشست - و پس از زد و خورد
 بیست و نہم جمادی الاخری سنہ (۱۰۶۹) ہزار و شصت
 و نہ ہجری دایرخان و شیخ میر محاذی درآ متصل کولہپہاری
 (کہ در ضبط شاہنواز خان ہوں) دایرانہ قدم گذاشتہ بشپہ
 سهام جگر دوز مردم ارزا از پیش رو برداشتند - درین هنگام
 شاہنواز خان نزد دارا شکوہ ہوں - ازین خبر گرم و گیرا خود را
 رسانیدہ بمدافعہ دست و بازو بر کشان - و در عین جنگ (کہ
 بر بلندای مورچال قیام داشتہ بآہزش و پیکار تھریض می نمود)
 تیرے بر نافش رسیدہ کار او تمام ساخت - دارا شکوہ از کشتہ شدنش
 ہمت بای دادہ راہ فرار سپرد - خلد مکان بر سابقہ نہبت (کہ
 بآن را در دمان ہوں) نعش ارزا با احترام برداشتہ در صحن رضہ
 معینہ (قدس سرہ) دفن فرمود - از بدایت حال در نوزک و ترین
 و خردش معاشی می کوشید - و بگرم اختلاطی و حسن در خورد
 می جوشد - در امور دنیاری و تدابیر ملکی ہم رسائی تمام
 داشت - و خود بجزئی و کلی می پرداخت - و بدیار شیفتہ
 مہد و شکار ہوں - و ہم دل دادہ راگ و نغمہ - خوانندہ و سازندہ
 (کہ نزد او فراہم آمدہ ہوں) در هیچ سوکارے در انونست نہوں

معصوم خان مهربان پهرش بعد واقعه پدرش بمنصب دو هزاری و میر معظم مخاطب بسیادت خان پسر دوش بمنصب هزار و پانصدی چهارگ کامیابی برافروختند - و در سال بیست و ششم سنه (۱۰۹۴) یک هزار و نود و چهار هجری در بلاد اورنگ آباد بآزم بانو سبینه سیادت خان ازدواج پادشاهزاده محمد کامبخش زیب انعقاد یافت - و در سال بیست و هفتم سیادت خان بخطاب معظم خان سرفرازی یافته از تغیر محل خان قوش بیگی گردید - خالی از شورش مزاج نبود *

* شمس الدین خان خوبشکی *

پسر کلان نظر بهادر است - سال بیستم جلوس فردوس آشیانی در حیات پدر بفوجداری دامن گوه کانگوه از تغیر مرشد قلی امتیاز یافت - سال بیست و پنجم چون پدرش فوت نمود پادشاه ادرا از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بفرستاد - و همراه محمد اورنگ زیب بهادر (که نوبت دوم بمهم قندهار نامزد شده) تعیین گردید - سال بیست و هفتم از تغیر محمد صالح پسر میرزا عیسی ترخان بفروجداری جوناگده و تیولداری برخی محال آن دستوری یافت سال سیم چون ادرا با برادر خود قطب الدین بر سر تیولداری جوناگده منازعت بهم رسید بقطب الدین فوجداری و تیولداری پتن صوبه گجرات قرار یافته نامبرده را حکم شد که بدکن نزن